

تجاوز به ذهن

-
- سرشناسه: میرلو، یوست، ۱۹۰۳-۱۹۷۶ م.
عنوان و نام پدیدآور: تجاوز به ذهن: روان‌شناسی کنترل فکر، ذهن‌کشی و شستشوی مغزی/یوست آبراهام موریتس میرلو؛ ترجمه کیا سلیمانی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۳۹۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۵۲۴-۵
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: The rape of the mind; the psychology of thought control, menticide, and brainwashing, 1956
یادداشت: کتابنامه.
یادداشت: نمایه.
عنوان دیگر: روان‌شناسی کنترل فکر، ذهن‌کشی و شستشوی مغزی.
موضوع: شستشوی مغزی
موضوع: Brainwashing
شناسه افزوده: سلیمانی، کیا، ۱۳۶۱-، مترجم
رده‌بندی کنگره: BF ۶۳۳
رده‌بندی دیویی: ۱۳۱/۳۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۶۱۵۵۲۶
-

تجاوز به ذهن

روان‌شناسی کنترل فکر،
ذهن‌کشی، و شستشوی مغزی

یوست آبراهام موریتس میرلو

ترجمه کیا سلیمانی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Rape of the Mind
The Psychology of Thought Control,
Menticide, and Brainwashing
Joost A. M. Meerloo
Progressive Press, 2009



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

* * *

یوست آبراهام موریتس میرلو

تجاوز به ذهن

روانشناسی کنترل فکر،

ذهن‌گشی، و شش‌شوی مغزی

ترجمه کیا سلیمانی

چاپ اول

۷۷۰ نسخه

۱۴۰۳

چاپ سروش

حق چاپ محفوظ است.

شابک: ۵-۰۵۲۴-۰۴-۰۶۲۲-۹۷۸

ISBN: 978-622-04-0524-5

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

دوری به تن، لیک از دلم اندر دل تو روزنی ست
زان روزن دزدیده من، چون مه، پیامت می‌کنم

برای و به یاد آن گرانبمایه دوست عزیز و فقیدم
حسین اعظمی که انوار آفتاب مهرش دیری است
بر بام این سرای سرد بی‌مه‌ری خاموشی گرفته است

و

سپاس بی‌کران از دریای مهر شتا و احمدی
که با دلگرمی‌هایش «سرزنش‌های خار مغیلان» را از
پیش پایم سترد و هم او بود که همواره در گوش جان
می‌خواند: «باشد اندر پرده بازی‌های پنهان، غم مخور».

مترجم

از سال ۱۹۳۳ به این سو، همان زمانی که آدم آش و لاشی به آزمایش‌های متعددی شرطی شده و تحت تأثیر دارو قرار گرفته و به آتش‌سوزی رایشستاگ^۱ در برلین اعتراف کرده بود، دکتر یوست آبراهام موریتس میرلو^۲ به مطالعه روش‌هایی پرداخته که با فشارهای ذهنی نظام‌مند افراد را تحت انقیادی خفت‌بار درمی‌آورند و از رهگذر آن رژیم‌های توتالیتیر تلقی خود را از «حقیقت» به ذهن قربانیان‌شان تحمیل می‌کنند. دکتر میرلو معتقد است رژیم‌های توتالیتیر قادرند با اتخاذ رویه‌هایی که نقاط ضعف آدمی را هدف می‌گیرند و تحت فشار می‌گذارند هرکسی را به «خیانتکار» تبدیل کنند. او در کتاب تجاوز به ذهن از دلالت‌های نظامی مستقیم شکنجه ذهنی فراتر می‌رود تا به توصیف این مطلب بپردازد که در فرهنگ ما نیز علایم نامحسوسی از تحت فشار گذاشتن ذهن افراد پیداست. او با ارائه تحلیلی نظام‌مند از روش‌های شستشوی مغزی و شکنجه و فشار ذهنی نشان می‌دهد استراتژی^۳ رژیم‌های توتالیتیر با بهره‌گیری از روان‌شناسی توده‌ها به «تجاوز به ذهن» نظام‌مندی می‌انجامد. او عصر جدید جنگ سرد را توأم می‌داند با وحشت ذهنی، کلام‌سالاری و ابهام معنایی، بهره‌گیری از ترس به عنوان ابزاری برای به انقیاد درآوردن توده‌ها و مسئله خیانت و وفاداری؛ بنابراین سخت‌آکنده از سردرگمی‌های پر مخاطره است.

جان دالرد در نشریه نیویورک تایمز نوشت:

۱. آتش‌سوزی ساختمان پارلمان آلمان، در ۲۷ فوریه ۱۹۳۳، کمتر از یک ماه پس از انتصاب هیتلر، رهبر نازی‌ها، به مقام صدراعظمی. - م.

2. Joost Abraham Maurits Meerloo

۳. در متن حاضر، برابر نهاد فارسی برای واژه strategy به فراخور مطلب «استراتژی» انتخاب شده است که معنای برنامه راهبردی نیز می‌دهد. - م.

دکتر میرلو سخنگوی پرشور کنش دموکراتیک زندگی به مثابه غایت انسانی عام است و نه صرفاً تدبیری برای پس راندن رویه‌های رژیم‌های توتالیتار... هر آمریکایی متفکری باید پاره‌ای از وقت «خود» را - وقت برای پیشرفت شخصی خود را - به خواندن این کتاب اختصاص دهد. دکتر میرلو شخصاً نشان می‌دهد که روانکاوی به چه نتایجی می‌انجامد آن‌گاه که آزادانه با دانش علوم اجتماعی درمی‌آمیزد. او مردی است بسیار پخته؛ در حقیقت، یکی از سخنگویان بزرگ دنیای دموکراتیک است و هر کسی باید او را بشناسد.

دکتر یوست شناخته‌شده‌ترین اثر خود، تجاوز به ذهن، را نه فقط برای متخصصان و دانشمندان بلکه همچنین برای علاقه‌مندان غیرمتخصص نگاشته است.

او دو سال و نیم اول جنگ جهانی دوم را زیر فشار اشغال هلند به دست نازی‌ها گذراند و بارها مستقیماً شاهد شکنجه‌های ذهنی نازی‌ها بود. در طول این دوره، توانست با تکیه بر دانش روانپزشکی و روانکاوی‌اش به مداوای بعضی از قربانیان بپردازد. پس از کسب تجاربی در راه و روش بازجویی‌ها، از زندان نازی‌ها و مرگ حتمی به انگلستان گریخت؛ جایی که در مقام ریاست بخش روان‌شناسی نیروهای هلندی^۱ توانست روش‌های قهری را رسماً مشاهده و مطالعه کند.

دکتر میرلو در این مقام نه تنها ملزم به تحقیق درباره‌ی خیانتکاران و همدستان، بلکه درباره‌ی اعضای گروه مقاومت نیز بود که شدیدترین فشارهای ذهنی را از سر گذرانده بودند. سپس، در سمت مأمور عالی‌رتبه‌ی رفاه اجتماعی، رابطه‌ی نزدیک‌تری با کسانی پیدا کرد که در معرض شکنجه‌های جسمی و ذهنی بودند. پس از پایان جنگ، او به ایالات متحده آمد؛ جایی که تجاربتش از جنگ به او اجازه نداد فقط بر درمان در حوزه‌ی روانپزشکی تمرکز کند بلکه بر آن شد تا از جنبه‌های پزشکی صرف فراتر برود و به جنبه‌های اجتماعی این مسئله بپردازد.

زمانی که موارد بیشتری از کنترل فکر، شستشوی مغزی و تعرض روانی افشا شدند - کاردینال میندسنتی، کلنل اشوابل، رابرت فوگلر و سایرین - علاقه‌ی دکتر میرلو به این موضوع قوت گرفت. دکتر میرلو بود که کلمه‌ی ذهن‌گُشی یا کشتن روح را برای این جرم خاص ساخت. شناخت او از رویه‌های توتالیتار کاملاً شناخته‌شده است؛ او شاهد متخصص پرونده‌ی کلنل اشوابل، افسر تفنگداران دریایی، بود که پس از اسیر شدن در گُره و ماه‌ها شکنجه دیدن جسمی و ذهنی، به مشارکت در جنگ میکروبی اعتراف کرد.

1. Chief of the Psychological Department of the Netherlands Forces

فهرست

پیشگفتار..... ۱۵

بخش اول: فنون اطاعت فردی

۱. شما هم اعتراف می‌کنید..... ۲۱
- اعتراف اجباری..... ۲۱
- تعرض روانی و اشغال دشمن..... ۲۵
- جادوگری و شکنجه..... ۲۹
- اصلاح غلتک شکنجه..... ۳۱
- ذهن‌کشی در گُره..... ۳۷
۲. دانشجویان پاولف در مقام رام‌کنندگان سیرک..... ۴۴
- سگ شرطی شده پاولف..... ۴۴
- شرطی کردن انسان..... ۴۹
- انزوا و سایر عوامل دخیل در شرطی‌شدگی..... ۵۱
- شرطی کردن توده‌ها با کلام..... ۵۴
- شرطی‌شدگی سیاسی..... ۵۸
- میل شدید به شرطی شدن..... ۶۳
۳. به انقیاد درآوردن به مدد دارو..... ۶۶

- ۶۷ وابستگی به تأمین‌کنندگان دارو
- ۶۹ جستجوی خلسه با داروهای مخدر
- ۷۳ هیپنوتیزم و تعرض روانی
- ۷۸ سوزن‌زنی برای نیل به حقیقت
- ۸۲ دروغ‌سنج
- ۸۳ درمانگر به مثابه ابزار فشار
- ۸۷ ۴. چرا آن‌ها تسلیم می‌شوند؟
- ۸۷ روان‌پویاییِ اعترافات کاذب
- ۸۸ فیلسوفِ دل‌نگران
- ۹۰ بیماری سیم خاردار
- ۹۱ لحظهٔ تسلیم شدنِ یکباره
- ۹۲ نیاز به از پای درآمدن
- ۹۴ نیاز به هم‌نشین
- ۹۷ اخاذی از راه احساس گناه عمیق
- ۱۰۲ قانون بقا در برابر قانون پایبندی
- ۱۰۷ پیمان مازوخیستی اسرارآمیز
- سیری در فرایندهای روان‌شناختی دخیل در مغزشویی و
- ۱۰۹ ذهن‌کشی

بخش دوم: فنون اطاعت جمعی

- ۱۱۵ ۵. جنگ سرد روانی
- ۱۱۷ مهندسان افکار عمومی
- ۱۲۱ جنگ روانی در حکم سلاح وحشت
- ۱۲۴ سیلِ شستشوی مغزی
- ۱۲۶ معمای همزیستی
- ۱۲۸ ۶. توتالیتاریا و دیکتاتوری آن
- ۱۲۹ ریات‌سازی انسان

- ۱۳۲..... میل فرهنگی به توتالیتاریسم.
- ۱۳۷..... رهبر توتالیتار
- ۱۴۲..... تسلیم شدن نهایی انسان-ربان
- ۱۴۴..... گریز عمومی از واقعیت.
- ۱۴۶..... گریز به خودکارشدگی
- ۱۴۸..... دولت زهدانی.
- ۱۵۴..... ۷. تجاوز اندیشه توتالیتار
- ۱۵۵..... استراتژی وحشت
- ۱۵۸..... آیین‌های تصفیه‌سازی
- ۱۶۰..... اتهام بی‌پایه و اساس و جادوی سیاه
- ۱۶۲..... جنون جاسوسی
- ۱۶۴..... استراتژی مجرم‌سازی
- ۱۶۷..... کلام‌سالاری و ابهام معنایی: ترغیب مردم به اطاعت
- ۱۷۰..... کلام‌کشی
- ۱۷۲..... جنون برچسب‌زنی
- ۱۷۳..... جنایت ارتداد در توتالیتاریا.
- ۱۷۵..... ۸. محاکمه‌آزمایی
- ۱۷۶..... زوال عدالت
- ۱۷۸..... فرد عوام‌فریب در نقش وکیل و هیپنوتیزم‌کننده
- ۱۸۴..... محاکمه در حکم وسیله‌ای برای ارباب
- ۱۸۵..... تحقیق‌کنگره
- ۱۸۸..... شاهد و شهادت انفسی او
- ۱۹۰..... حق سکوت
- ۱۹۲..... اخاذی روانی
- ۱۹۶..... قاضی و هیئت منصفه
- ۱۹۸..... بازجویی تلویزیونی

۱۹۹	مطالبه بی طرفی
۲۰۲	۹. ترس در حکم وسیله‌ای برای ارعاب
۲۰۲	ترس از زیستن
۲۰۶	خیالپردازی ما درباره خطر
۲۰۸	ترس متناقض
۲۰۹	واپس روی
۲۱۱	استتار و ظاهرسازی
۲۱۴	هراس‌های انفجاری
۲۱۶	بدن زمام امور را به دست می‌گیرد.

بخش سوم: تجاوز نامحسوس

۲۲۳	۱۰. کودک در حکم پدر آدمی است
	شماری از رژیم‌های توتالیتر در چه صورتی «ممکن است»
۲۲۴	توسعه یابند.
۲۲۶	شکل‌گیری [شخصیت] در مهد کودک
۲۳۳	پدر بند ناف را می‌برد
۲۴۱	۱۱. اشاعه روانی و هدیان توده‌ای
۲۴۲	تصدیق خطاهایم
۲۴۵	مراحل تفکر و توهم
۲۴۸	نبود واقعیت قابل اثبات
۲۵۰	توهم توده‌ای
۲۵۴	خطر اشاعه روانی
۲۵۷	توهم تشریح
۲۵۷	رهایی از تفکر جادویی
۲۵۹	۱۲. تکنولوژی به ذهنمان حمله می‌کند
۲۶۱	تعرض خزنده تکنولوژی
۲۶۷	تناقض تکنولوژی

۲۷۲	۱۳. تجاوز ذهن اجرایی
۲۷۳	ذهن اجرایی
۲۷۷	امراض صاحب منصبان
۲۸۰	همایش اذهان ناخودآگاه
۲۸۲	ذهن اداری
۲۸۹	۱۴. عهدشکنی در نهاد یکایک ماست
۲۸۹	تأثیر گپیج‌کننده مسئله خیانت و وفاداری
۲۸۹	خائن بی اراده
۲۹۴	مفهوم خیانت
۲۹۶	خائنی که آگاهانه طرف دیگر را برمی‌گزیند
۳۰۱	عقل خائن ما
۳۰۳	خیانت به خود
۳۰۶	وفا پیشه کردن
۳۰۸	در ستایش نافرمانی
۳۰۹	وفاداری اجباری

بخش چهارم: در جستجوی سازوکارهای دفاعی

۳۲۱	۱۵. پرورش مقاومت درونی در برابر شکنجه روانی
۳۲۱	ضوابط آمریکا برای مقاومت در برابر شستشوی مغزی
۳۲۵	مغز شویی در برابر مغز شویی؟
۳۲۶	گزارش روانپزشکی درباره شستشوی مغزی و ذهن‌کشی
۳۲۹	۱۶. تعلیمات انضباطی یا تقویت روحیه
۳۲۹	نقش آموزش
۳۳۵	انضباط و روحیه
۳۳۷	انضباط و شستشوی مغزی
۳۳۸	خصیصه گروه و نفوذ رهبر
۳۴۱	بر شمردن برخی عوامل که در روحیه گروه اثر می‌گذارند
۳۴۲	فروپاشی روانی و آستانه تحمل‌مان در ناکامی

۱۷. از شهامت قدیم تا شهامت جدید..... ۳۴۶
- چه کسی بیشتر مقاومت می‌کند و چرا؟..... ۳۴۶
- اسطوره شهامت..... ۳۴۹
- ایده تقویت روحیه..... ۳۵۳
- شهامتی جدید..... ۳۶۱
۱۸. آزادی - استقامت روانی ما..... ۳۶۵
- کشش دموکراتیک‌کننده روان‌شناسی..... ۳۶۶
- مبارزه در دو جبهه..... ۳۷۰
- تناقض آزادی..... ۳۷۵
- روان‌شناسی در عصر آتی..... ۳۷۷
- کتاب‌شناسی..... ۳۷۹
- نمایه..... ۳۸۴

پیشگفتار

«از آنان بیمناک مباشید که تن را می‌میرانند
و لیک از میراندن روح عاجزند.»

انجیل متی ۱۰: ۲۸

این کتاب می‌کوشد استحاله غریب ذهن آزاد آدمی به ماشین پاسخگوی بی‌اراده را توضیح دهد - استحاله‌ای که نه تنها ممکن است حاصل پاره‌ای از جریان‌های پنهان فرهنگی در جامعه امروزی مان بلکه حاصل آزمایش‌هایی تعمدی باشد که در خدمت ایدئولوژی‌ای سیاسی‌اند.

تجاوز به ذهن و تعرض روانی مخفیانه در زمره قدیمی‌ترین جرایم بشری‌اند. این جرایم احتمالاً به ایام پیش از تاریخ بازمی‌گردند، زمانی که انسان نخستین بار دریافت که می‌تواند از ویژگی‌های همدلی و تفاهم انسانی جهت اعمال قدرت بر هموعانش استفاده کند. کلمه «rape» [تجاوز]^۱ از کلمه لاتین *rapere* به معنی قاپیدن و دزدیدن مشتق شده است، اما این کلمه با کلمات *rave* و *raven* نیز خویشاوندی دارد و به معنی «غلبه کردن»، «به وجد آوردن»، «حمله کردن»، «غصب کردن»، «تاراج کردن» و «دزدیدن» است.

۱. قلاب‌هایی که در متن آمده، اگر از متن اصلی باشد، در پانویشت مشخص می‌شود؛ در غیر این صورت، افزوده مترجم است. - م.

کلمات امروزی «شستشوی مغزی»،^۱ «کنترل فکر»^۲ و «ذهن‌کشی»^۳ در خدمت ارائه مفهوم شفاف‌تری از روش‌هایی واقعی هستند که شرافت آدمی را زیر پا می‌گذارند. وقتی مفهومی نام راستین خود را می‌یابد می‌تواند به سهولت رسمیت یابد - و با همین شناخت است که فرصتی برای اصلاحات نظام‌مند به دست می‌آید.

در این کتاب خواننده وارد بحثی دربارهٔ پاره‌ای از خطرهای قریب‌الوقوعی خواهد شد که تعاملات فرهنگی آزادانه را تهدید می‌کنند. این کتاب بر پیامد عظیم فرهنگی دخالت ذهنی اجباری تأکید می‌کند. فقط تکنیک‌های مصنوعی اعمال زور نیستند که مهم‌اند بلکه مهم‌تر از آن‌ها دستکاری نامحسوس احساسات و اندیشهٔ ماست. خطر نابودی روح و روان ما با خطر نابودی ما در نتیجهٔ جنگ هسته‌ای قیاس‌پذیر است. به علاوه، این دو خطر همبسته و در هم تنیده‌اند.

رویکرد من به این موضوع بر پایهٔ این عقیده استوار است که فقط با بررسی مسئله‌ای از زوایای گوناگون است که می‌توان به عمق آن مسئله راه یافت.

بنا بر اصل مکملیت بور،^۴ به پدیده‌های نسبتاً سادهٔ فیزیک می‌توان از دیدگاه‌های مختلفی نگاه کرد؛ برای توصیف پدیده‌های فیزیکی به مفاهیم متفاوت و به ظاهر متباین نیازمندیم. مثلاً، برای توضیح رفتار الکترون‌ها، هم مفهوم ذره سودمند است و هم مفهوم موج. همین امر دربارهٔ تعاملات پیچیده‌تر روان‌شناختی و اجتماعی نیز صادق است. ما نمی‌توانیم به [پدیده] شستشوی مغزی صرفاً از دیدگاه پاولف نگاه کنیم. این کتاب سعی دارد از منظر توصیف بالینی و همچنین از منظر روان‌شناسی فرویدی به این کار اهتمام ورزد و می‌کوشد [پدیده] شستشوی مغزی را از این نظرگاه ببیند که تعرض روانی فراگیر می‌تواند در هرگونه تعامل انسانی روی دهد.

تقریباً هر شکلی از ارتباط را می‌توان با تلاش برای به زمین انداختن ردیفی از عروسک‌ها در بازی با پرتاب توپ مقایسه کرد. هرچه توپ‌های

بیشتری پرتاب کنید احتمال بیشتری دارد که همهٔ عروسک‌ها را بزیند. هرچه رویکردهای بیشتری به مسئله‌ای داشته باشیم بخت بیشتری داریم که هستهٔ اصلی آن را بیابیم و درک کنیم. بدون تکرار برخی مفاهیم در متن، چنین پرداخت مبسوطی غیرممکن خواهد بود.

ما در این کتاب از موضوع خاص تعرض روانی برنامه‌ریزی شده و تعمدی به مسئلهٔ فراگیرتر عوامل مؤثر در دنیای مدرن حرکت می‌کنیم، که بر آن‌اند انسان را به رباتی بی‌اراده و ماشینی خودکار تبدیل کنند. فصل‌های آخر کتاب را به مسئلهٔ استقامت درونی به مثابهٔ نخستین گام جهت آموختن حفظ آزادی ذهنی مان اختصاص داده‌ایم.

یکی از نویسندگان بزرگ هلندی - مولتاتولی - نامه‌ای به دوستش نوشت و به دلیل طولانی بودن نامه از او طلب بخشش کرد زیرا زمان کافی برای نوشتن نامه‌ای کوتاه‌تر نداشته است. مولتاتولی با این گفتهٔ متناقض بخشی از مشکل همهٔ کندوکاوها را در بیان و ارتباط نشان داد. بیان یک ایده به شکل دقیق و رسا نیازمند زمانی طولانی است. علی‌رغم این امر، رعایت ایجاز و ساده‌گویی در توصیف‌های شخصی همواره قابل تقدیر نیست؛ به‌ویژه آن‌که روان‌شناسی مدرن مالمال از مفاهیم بسیار پیچیده است که انگیزهٔ پنهانی آن در بهت و حیرت فروردن خوانندگان است. آن‌که می‌کوشد خود را با کلمات ساده بیان کند و از زبان اهل فن بگریزد این خطر را به جان می‌خرد که برچسب عامه‌پسند و غیرعلمی بخورد. باری، من از این واقعیت آگاهم که چنان در اصطلاحات روان‌شناسی غرق شده‌ام که نمی‌توانم کامل از زبان روان‌شناسی چشم‌پوشی کنم. آزمون واقعی روان‌شناسی ساده برای غیرمتخصصان نحوهٔ تحلیل و درک ایده‌های ارائه شده است. هدف من نوشتن برای خوانندگان عام بوده؛ هدف من نه عامه‌پسند کردن بلکه نظم‌بخشی به هرچ‌ومرچ دوران خاص ما بوده است.

هر کلمه‌ای که انسان بر زبان می‌آورد سرقت ادبی است. رسالت من نویسنده فراگرفتن، گنجاندن و دگرگون کردن معارف و اوضاع و احوال احساسی دوران خود و ارائهٔ آن‌ها در قالبی شخصی و متکی بر تجاربم

بوده‌اند. حقیقتاً من قدردان همهٔ کسانی هستم که توانسته‌ام وامدار ایده‌هایشان باشم، و به‌ویژه قدردان همهٔ کسانی هستم که در تحریر اندیشه‌هایم در باب این موضوع جنجال‌برانگیز الهام‌بخشم بوده‌اند.

یوست آبراهام موریتس میرلو
ژانویهٔ ۱۹۵۶

بخش اول

فنون اطاعت فردی

بخش نخست این کتاب به شرح فنون مختلفی اختصاص یافته است که برای تبدیل کردن آدمی به موجود دنباله‌رو مطیع به کار گرفته می‌شوند. عمده توجه کتاب علاوه بر رخدادهای سیاسی معطوف به برخی ایده‌های برآمده از آزمایشگاه‌ها و فنون دارویی است که شستشوی مغزی را تسهیل می‌کنند. فصل آخر به سازوکارهای ظریف روان‌شناسی اطاعت روانی می‌پردازد.

شما هم اعتراف می کنید

چیزی شگرف در دنیایمان در حال روی دادن است. امروزه فرد دیگر فقط برای جرمی که واقعاً مرتکب شده مجازات نمی شود و ممکن است مجبور شود به جرایمی اعتراف کند که قضات برایش بر ساخته اند، قضاتی که از اعترافش برای پیشبرد مقاصد سیاسی خویش سود می برند. فقط این امر کافی نیست که ما کسانی را که بر مسند قضاوت نشسته اند در مقام آدم هایی شریر لعن و نفرین کنیم. باید بدانیم چه چیزی باعث اقرار کاذب به گناه می شود؛ باید به ذهن آدمی با همه شکنندگی و آسیب پذیری اش نگاه دیگری بیفکنیم.

اعتراف اجباری

در دوران جنگ گره، کمونیست های چینی کلنل فرانک هاوس اشوابل، یکی از افسران تفنگداران دریایی ایالات متحده، را به اسارت گرفتند. او پس از تحمل ماه ها فشار شدید روانی و فرسودگی جسمی «اعترافنامه» ای کاملاً مستند امضا کرد مبنی بر آن که ایالات متحده در حال جنگ میکروبی با دشمن است. این اعترافنامه نام هایی را افشا می کرد، مأموریت هایی را نام می برد و پرده از جزئیات نشست ها و کنفرانس هایی استراتژیک برمی داشت. این شیوه

ابزار تبلیغاتی بسیار ارزشمندی برای این رژیم توتالیتار بود. کمونیست‌های چینی این اخبار را در سراسر جهان مخابره کردند: «ایالات متحده آمریکا با انداختن بمب‌هایی آکنده از باکتری‌های بیماری‌زا قوانین بین‌المللی را نقض کرده و با مردم صلح‌دوست چین در حال جنگ است.»

پس از بازگرداندن کلنل اشوابل به میهن، او سوگندنامه‌ای صادر کرد که در آن اعترافاتش را مردود شمرده و به شرح تجاربتش از ماه‌های متمادی اسارتش پرداخته بود. او پس از این واقعه در دادگاه نظامی کمیسیون تحقیق محاکمه شد و در دفاعیه‌اش در پیشگاه آن دادگاه شهادت داد: «من هرگز مجاب نشدم که ما در تیپ اول هوابرد تفنگداران دریایی از جنگ‌افزارهای میکروبی استفاده کرده‌ایم. می‌دانستم که چنین کاری نکرده‌ایم؛ با این حال، مابقی ماجرا برایم حقیقی بود – کنفرانس‌ها، هواپیماها و مأموریت‌هایی که این هواپیماها داشتند.»

کلنل اشوابل ادامه می‌دهد: «کلمات مال من بود، اما اندیشه‌ها مال آن‌ها. به سختی می‌توانم این قضیه را توضیح دهم؛ این‌که چگونه ممکن است مردی بنشیند و چیزی بنویسد که می‌داند کذب است و با این همه آن را دریابد، حس کند و واقعی جلوه دهد.»

دکتر چارلز ویلیام میو، پزشک سرآمد آمریکایی و نماینده دولت، در بیانیه‌ای رسمی که آن را در سازمان ملل خواند شستشوی مغزی را چنین شرح داد: «... شکنجه‌هایی که اعمال می‌کنند ... اگرچه وحشیانه است و سبب جراحات جسمی بسیاری می‌شود، همانند شکنجه‌های غلتک شکنجه^۱ و اشکلک شست در قرون وسطی نیستند. این شکنجه‌ها نامحسوس‌تر و طولانی‌ترند و هدفشان اثرگذاری مخرب‌تر است. آن‌ها به منظور فروپاشی ذهن قربانی باهوش و تحریف ادراکش از ارزش‌ها طرح‌ریزی شده‌اند تا آن‌جا که نه تنها فریاد^۲ من مجرمم! سر می‌دهد بلکه ظاهراً در پایمال شدن کامل شرافت انسانی‌اش و خلق یک داستان ساختگی پُرطول و تفصیل به میل خود همدستی خواهد کرد.»

1. torture of the rack

پرونده اشوابل فقط نمونه‌ای از زندانی‌ای بی دفاع است که ناگزیر به گفتن دروغی بزرگ می‌شود. اگر بناسست انسان‌های آزادی بمانیم باید با این مسئله تعرض روانی، که ناشی از سیاست است، با تمام عواقب آن مواجه شویم. از زمانی که روان‌شناسان نخستین بار پی بردند که ذهن انسان به آسانی طعمه قدرت‌های دیکتاتوری می‌شود بیش از هشتاد سال می‌گذرد. در سال ۱۹۳۳ ساختمان رایشستاگ در آلمان طی آتش سوزی با خاک یکسان شد. نازی‌ها مردی هلندی به نام مارینوس وان در لوبه را دستگیر و به این جرم متهم کردند. روانکاوان هلندی می‌دانستند که وان در لوبه فاقد ثبات روانی است. او قبلاً در یکی از تیمارستان‌ها در هلند بستری بوده و زمانی که در دادگاه حاضر شد ضعف و عدم تعادل روانی‌اش بر جهانیان مشهود بود. هر جا که خبر محاکمه‌اش می‌پیچید همه از خود می‌پرسیدند: «آیا این پسرک نادان می‌تواند قهرمانی انقلابی باشد، فردی که مایل است زندگی‌اش را فدای یک آرمان کند؟»

در طول جلسات دادگاه، وان در لوبه کندذهن و دلمرده می‌نمود و از پاسخ دادن به سؤالات طفره می‌رفت. با وجود این، در گزارش‌های روانکاوان هلندی او مردی با شخصیتی شاد، هوشیار و بی‌ثبات توصیف شده که خلق و خویش به سرعت تغییر می‌کند و خوشش می‌آید خانه‌به‌دوش باشد و همه‌جور خیالبافی درباره‌ی دادن دنیا در سر دارد.

در چهل و دومین روز محاکمه، تغییر رفتار شدید وان در لوبه کاملاً محسوس بود. دلمردگی‌اش از بین رفت. معلوم شد که او به هر آنچه در طول جلسات دادگاه گذشته کاملاً آگاه بوده است. روند کند فرایند دادگاه را نقد کرد و خواهان مجازات شد - چه مجازات حبس و چه مجازات مرگ. درباره‌ی «صداهای درونی»‌اش سخن گفت و اصرار داشت که بر احوالاتش مسلط است. سپس به حالت دلمردگی سابق بازگشت. ما امروزه چنین علایمی را ترکیبی از آشکال رفتاری می‌دانیم که آن را سندرم اعتراف می‌نامیم. این نوع رفتار در سال ۱۹۳۳ برای روانکاوان ناآشنا بود. متأسفانه این عارضه امروزه بسیار شایع است و در فشارهای روانی شدید به کرات به آن برمی‌خوریم.

وان در لوبه متعاقباً محکوم و اعدام شد. زمانی که محاکمه به پایان رسید، جهانیان دریافتند که او قربانی‌ای بیش نبوده است. نازی‌ها خود ساختمان رایشستاگ را سوزانده و آن جنایت و محاکمه را صحنه‌سازی کرده بودند تا بتوانند مهار آلمان را به دست گیرند. با این حال، پس از این واقعه دریافتیم که وان در لوبه قربانی سوءاستفاده‌ای شیطانی و هوشمندانه از دانش پزشکی و فنون روان‌شناسی بوده که از رهگذر آن به ماشینی مفید، بی‌اراده، و نرم و مطیع تبدیل شده بود، طوری که در اکثر جلسات دادگاه جواب بازجویان را فقط با آری یا نه می‌داد. در لحظاتی چند احتمال داشت وان در لوبه از نقشی که بر او تحمیل شده بود بیرون آید. حتی در آن مقطع زمانی شایعاتی وجود داشت مبنی بر آن‌که برای به اطاعت واداشتن این مرد به او دارو خورانده‌اند، هرچند ما هرگز از این بابت مطمئن نشدیم.^۱

بین سال‌های ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸ جهان از خطر بسیار جدی تعرض روانی نظام‌مند در حوزه سیاست آگاه‌تر شد. این سال‌ها به‌خوبی یادآور دوران محاکمات و تصفیه‌سازی‌های مسکو است. تقریباً سخت می‌شد باور کرد بولشویک‌های کهنه‌کار، که جان‌برکفان نهضتی انقلابی بودند، ناگاه به خیانتکارانی سفله تبدیل شده‌اند. زمانی که متهمان یکی پس از دیگری اعتراف می‌کردند و از فرط ندامت بر سینه می‌زدند و اکنش همگان این بود که این کار نمایش عظیمی از فریبکاری است که هدفش چیزی نیست جز تبلیغات برای جهان غیرکمونستی. پس از آن معلوم شد که تراژدی بسیار بدتری در حال به نمایش درآمدن بوده است. مردانی که محاکمه می‌شدند روزگاری انسان بوده‌اند، اما حالا به شکل نظام‌مندی در حال تبدیل شدن به عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی بودند. عروسک‌گردانان پشت پرده زمام امور را در

۱. گزارش‌های روانپزشکی پرونده وان در لوبه را بونهوفر و زوت منتشر کردند. اگرچه آن‌ها با «سندرم ذهن‌گشی» ناآشنا بودند و پیشوایان سیاسی مستبدشان آن‌ها را از جزئیات دقیق این پرونده مطلع نکرده بودند، شرح مفصلی از رفتار بیمارگون و غیرارادی و تغییرات شدید خلق‌وخوی وان در لوبه ارائه می‌دهند.

دست داشتند و اعمالشان را کنترل می‌کردند. آنچه هرازگاه خبرساز می‌شد حاکی از این بود که انقلابیون سرسخت و پولادین ممکن است به گوسفندان نرم و مطیع و معترفی تبدیل شوند، و با این حقیقت آخرین بارقه‌های باور جهان به جامعه‌ای آزاد، که گویا در روسیه شوروی در حال شکل‌گیری بود، رو به خاموشی نهاد.

در سال‌های اخیر، نمایش‌های حیرت‌انگیز اعتراف به جرایم ناکرده بیش از پیش رایج شده است. این سیاهه طیفی از کمونیست‌ها، غیرکمونیست‌ها و ضدکمونیست‌ها را در بر می‌گیرد و شامل مردانی می‌شود از سنخ‌های مختلفی همچون رودولف اسلاتسکی، بولشویک اهل چکسلواکی، و یوزف میندسنتی، کاردینال مجارستان.

تعرض روانی و اشغال دشمن

آن دسته از ما که در خلال جنگ جهانی دوم در کشورهای تحت اشغال نازی‌ها زندگی کرده‌اند به خوبی می‌دانند که چگونه می‌توان افراد را وادار به اعترافات کاذب و خیانت به عزیزان خود کرد. خود من در هلند به دنیا آمده‌ام و تا زمانی که نازی‌ها آن‌جا را اشغال نکرده بودند و ناگزیر به فرار نشده بودم در هلند زندگی کردم. در روزهای آغازین اشغال هلند، زمانی که نخستین شرح شاهدان عینی را از آنچه در خلال بازجویی نازی‌ها از کارگران اسیر گروه مقاومت روی می‌داد می‌شنیدیم، هراسان و وحشت‌زده بودیم.

نخستین هدف گشتاپو شکنجه زندانیان بود تا دوستانشان را لو دهند و گزارشی تهیه کنند از قربانیان تازه‌ای که بنا بود در معرض شکنجه‌های بیشتر قرار بگیرند. پیراهن قهوه‌ای‌ها [نازی‌ها] تقاضای نام‌های بیشتر می‌کردند و به خود زحمت نمی‌دادند که بفهمند آیا اسامی کسانی که آن‌ها را با ترس و وحشت تحت فشار قرار می‌دهند درست است یا نه. جلسه‌ای را که گروه کوچکی از مقاومت‌کنندگان با موضوع ترس و ناامنی فزاینده برگزار کرده بودند به خوبی به یاد دارم. در آن جلسه هر کس منتظر بود در آن مقطع نامش

در لیست سیاه گشتاپو بیاید و دستگیر شود. آیا می‌توانستیم در برابر طرز برخورد نازی‌ها مقاومت کنیم یا ما هم مجبور می‌شدیم خبرچینی کنیم؟ این سؤال بود که ضدنازی‌ها در همه کشورهای تحت اشغال نازی از خود می‌پرسیدند.

در دومین سال اشغال کشور فهمیدیم بهتر آن است که با هم قطع ارتباط کنیم. ارتباط با بیش از دو نفر خطرناک بود. کوشیدیم راهکارهای پیشگیرانه پزشکی و روانپزشکی‌ای بیابیم که ما را در برابر شکنجه نازی‌ها که هر لحظه انتظارش را می‌کشیدیم مقاوم کند. در واقع امر، من شخصاً بعضی از آزمایش‌ها را انجام دادم تا ببینم آیا مواد مخدر ما را در برابر درد مقاوم می‌کند یا نه. با این حال، نتایج ضد و نقیض بود. مواد مخدر امکان دارد ما را نسبت به درد بی‌حس کند، اما تأثیر تضعیف‌کننده‌اش توأمان افراد را در برابر فشارهای روانی آسیب‌پذیر می‌سازد. حتی در آن برهه زمانی هم می‌دانستیم، چنان‌که خود نازی‌ها هم می‌دانستند، که نه درد و عذاب مستقیم جسمی بلکه تحقیر مداوم و شکنجه روانی است که افراد را از پا درمی‌آورد. یکی از بیمارانی که در معرض چنین بازجویی‌ای قرار گرفته بود توانست مَهر سکوت بر لب بزند و حتی از پاسخ دادن به یک سؤال هم اجتناب کند. نهایتاً نازی‌ها او را کنار گذاشتند، ولی او دیگر هیچ‌گاه از این تجربه خوفناک بهبود نیافت. این بیمار حتی زمانی که به خانه بازگشت به ندرت سخن می‌گفت. او با اوقات تلخ و آکنده از خشم فقط می‌نشست و چند هفته بعد هم درگذشت. جراحات جسمی نبود که او را کُشت بلکه آمیزه‌ای از ترس و غرور جریحه‌دار شده بود که از پا درآوردش.

ما چندین بار درباره راه‌های بالا بردن آستانه مقاومت فعالان زیرزمینی که به اسارت درمی‌آمدند یا ممانعت از افشاگری نهایی‌شان مذاکره کردیم. آیا می‌بایست به برخی از آنان کپسول‌های خودکشی می‌دادیم؟ این اقدام ممکن بود آخرین راه‌حل باشد. مواد مخدری مانند مورفین فقط باعث بی‌هوشی و آسودگی موقت می‌شود؛ به‌علاوه، دشمن یقیناً این کپسول‌ها را می‌یابد و با خود می‌برد.

ما درباره اقدامات آلمانی‌ها شنیده بودیم که به خلبانان نیروی هوایی‌شان کوکائین و آمفتامین می‌دادند تا وقتی در جنگ توش و توانی برایشان باقی نمانده

مصرف کنند، ولی هیچ‌یک از این دو دارو قابل اتکا نبودند. شاید این داروها بدن را با تقویت آن در برابر درد احیا می‌کردند، اما هم‌زمان ذهن را کُند می‌کردند. اگر اعضای فعالان زیرزمینی اسیر شده این داروها را مصرف می‌کردند، چنان‌که آزمایش‌ها نشان داده بود، شاید بدنشان در برابر تأثیرات شکنجه جسمی بی‌حس می‌شد، ولی ممکن بود روان از هم‌گسیخته‌شان آن‌ها را برای نازی‌ها به فریب‌خوردگانی بدل سازد که سهل‌تر بتوان مقاومتشان را در هم شکست.

همچنین به منظور مقاوم‌تر کردن بدن در برابر گرسنگی و درد، دست به تمرینات نظام‌مندی همچون آرامش روانی و خودهیپنوتیزمی^۱ زدیم (که با تمرینات یوگا قابل مقایسه است). اگر توجه فردی به تقویت دریافت خودآگاهانه عملکردهای غیراختیاری بدن مانند نفس کشیدن معطوف باشد، عملکرد هوشیارانه قشر بیرونی مغز ممکن است کاهش یابد و احساس درد فروکش کند. گاه می‌توان با تمرینات خودهیپنوتیزمی به این وضعیت بی‌حسی نسبت به درد دست یافت. اما تعداد بسیار کمی از افراد ما قادر بودند خودشان را به چنین سطحی از بی‌حوشی برسانند.

در نهایت به این ترفند ساده روان‌شناختی رسیدیم: زمانی که دیگر نمی‌توانید هوشمندانه‌تر از دشمن عمل کنید یا در برابر حرف زدن مقاومت کنید بهترین کار آن است که بسیار حرف بزنید. ایده از این قرار بود: رو ترش کنید و خنگ‌بازی درآورید؛ نقش بزدل‌ها را بازی کنید و به بیش از آنچه برای اعتراف وجود دارد اعتراف کنید. بعدها توانستیم ثابت کنیم که این روش در چندین مورد موفقیت‌آمیز بوده است. ساده‌لوحانِ حواس‌پرت بیش از قهرمانانِ ساکتی که علی‌رغم همه‌چیز عاقبت از توش و توان می‌افتند دشمن را سردرگم می‌کنند.

پس از آن‌که پلیسی به من هشدار داد که طی یک بازجویی نام من لو رفته مجبور شدم از هلند فرار کنم. نازی‌ها دو بار بی‌آن‌که شکنجه جسمی‌ام کنند در خصوص مسائل کم‌اهمیتی از من بازجویی کردند. بعدها وقتی در بلژیک، احتمالاً در نتیجه خیانت یک نفر، دستگیرم کردند ابتدا مجبور شدم بازجویی

طولانی مدتی را از سر بگذرانم؛ در این بازجویی مرا به باد کتک گرفتند که خوشبختانه بسیار جدی نبود. مصاحبه به شکلی کاملاً دوستانه آغاز شد. ظاهراً افسر مسئول نازی گمان کرده بود با روش‌های دوستانه می‌تواند از من اطلاعاتی بیرون بکشد. علاوه بر این، (چون روانپزشک بودم) حتی دربارهٔ روش‌هایی که او در بازجویی به کار گرفته بود هم بحث کردیم. ولی وقتی افسر فهمید با آن رویکرد دوستانه راه به جایی نمی‌برد خلق و خویش تغییر یافت و به همان رفتارهای سادیستی‌ای روی آورد که می‌توان از این نوع افراد انتظار داشت. خوشبختانه همان شب، قبل از آن‌که بازجویی‌های نظام‌مند با شکنجه‌های بیشتر شروع شود، موفق شدم از بلژیک بگریزم.

پس از سفری ماجراجویانه از راه فرانسه و اسپانیا به لندن رسیدم و به مقام ریاست بخش روان‌شناسی نیروهای هلندی در انگلستان نایل شدم. در این مقام رسمی توانستم در باب آنچه برای میلیون‌ها قربانی رعب و وحشت و شکنجه‌گری رژیم نازی در حال وقوع بود اطلاعاتی جمع‌آوری کنم. سپس از چندین زندانی فراری از اردوگاه‌های کار و اقامت اجباری بازپرسی کردم. این افراد متخصص درد و رنج شده بودند. تنوع عکس‌العمل‌های انسانی تحت این شرایط جهنمی واقعیت ناگواری را به ما آموخت: می‌توان روح بیشتر انسان‌ها را در هم شکست و آن‌ها را به حدی از حیوانیت تنزل داد. در نهایت، هم شکنجه‌گر و هم قربانی هر دو کرامت انسانی خود را از دست خواهند داد.

دولت به من اختیار تام داد تا دربارهٔ گروهی از خیانتکاران تحقیق کنم و من نیز مشغول بازجویی از نازی‌هایی شدم که در زندان بودند. زمانی که همهٔ تجارب دوران جنگ را همراه با آن سردرگمی‌هایی که دربارهٔ شهامت و بزدلی، خیانت، روحیه و ثبات روانی داشتیم مرور می‌کنم باید اعتراف کنم پس از مطالعهٔ محاکمهٔ سران نازی در نورنبرگ بود که چشمانم کاملاً به روی حقایق باز شد. این محاکمه‌ها داستان راستین روش‌های نظام‌مند قهری نازی‌ها را برای ما روایت می‌کردند. مقارن همین زمان بود که به کشفیات بیشتری در مورد استراتژی تحریف‌شدهٔ روان‌شناختی‌ای دست یافتیم که روسیه و امارش استفاده می‌کردند.

جادوگری و شکنجه

فنون خاصی که در دنیای مدرن برای در هم شکستن روح و روان و اراده آدمی و گرفتن اعتراف در جهت پیشبرد مقاصد سیاسی و تبلیغاتی به کار می‌روند نسبتاً جدید و کاملاً اصلاح شده‌اند. با این همه، اعتراف اجباری چیز تازه‌ای نیست. از زمان‌های بسیار قدیم ستمکارها و دیکتاتورها به این اعترافات «داوطلبانه» برای توجیه اعمال پلیدشان نیاز داشته‌اند. آگاهی به این امر که می‌توان در ذهن آدمی نفوذ کرد و آن را به زیر سیطره خود کشید و به اطاعت واداشت بسیار دیرینه‌تر از دوره دیکتاتورِ مدرن مغزشویی است. شَمَن بدوی با اجرای آیینی حیرت‌آور قربانی‌اش را چنان هیپنوتیزم می‌کرد که قربانی به همه نوع تلقین روانی تن درمی‌داد. فردی بومی در قبیله تحت تأثیر طلسم نابودی‌ای که طبیب ساحری برایش نوشته ممکن است چنان از ترس هیپنوتیزم شود که فقط بنشیند، تقدیرش را بپذیرد و بمیرد (مالینوفسکی).

در طول تاریخ، انسان از این امر درکی شهودی داشته که می‌توان ذهن را دستکاری کرد، و برای نیل به این هدف استراتژی‌های پیچیده‌ای طراحی کرده است. همه آیین‌های خلسه‌آور، نقاب‌های ترسناک، سروصداهای گوشخراش، و آوازهای وهم‌آور برای واداشتن توده‌ها به پذیرفتن اعتقادات رهبرانشان استفاده شده‌اند. حتی اگر فردی عادی نخست در برابر شَمَن یا ساحری جبار مقاومت کند، این آیین‌های خلسه‌آور به تدریج اراده او را در هم می‌شکنند.

به کارگیری روش‌های دردناک هم چیز تازه‌ای نیست. وقتی گزارش‌های قدیمی درباره دستگاه تفتیش عقاید در سده‌های میانه یا گزارش‌های قدیمی درباره محاکمه جادوگران را، هم در اروپا و هم در آمریکا، مطالعه می‌کنیم چیزهای بسیاری درباره این شیوه‌ها می‌آموزیم. آزمون شناور شدن بر سطح آب نمونه‌ای از این‌هاست. دست و پای کسانی را که به جادوگری متهم می‌شدند می‌بستند و داخل رودخانه پرتشان می‌کردند. اگر قربانی غرق نمی‌شد، فوراً او را از آب می‌گرفتند و پای چوبه مرگ می‌سوزاندند. واقعیت غرق نشدن قربانی گواهی بود محکم بر گناهکاری او. از سوی دیگر، اگر بدن

متمهم از قوانین جاذبه پیروی می‌کرد و به قعر رودخانه فرومی‌رفت او را با رعایت تشریفات از رودخانه بیرون می‌کشیدند و بی‌گناه اعلام می‌کردند. قربانی حق انتخاب زیادی نداشت!

انسان همواره در خلق شیوه‌هایی برای عذاب دادن هم‌نوعانش بسیار خلاق بوده است. او با ولعی پالایش‌یافته^۱ فنونی وضع کرده که شدیدترین درد و عذاب‌ها را به آسیب‌پذیرترین اعضای بدن انسان وارد می‌کنند. غلتک شکنجه و اشکلک شست از ابزارهای کهن شکنجه‌اند که نه تنها قضات بدوی بلکه دیکتاتورها و ستمکاران به اصطلاح متمدن نیز از آن‌ها بهره برده‌اند.

ما برای درک بهتر شکنجهٔ روانی در دوران مدرن باید همواره این واقعیت را به خاطر بسپاریم که از دیرباز تنبیه بدنی و غلتک شکنجه هیچ‌گاه صرفاً به نیت عذاب دادن قربانی ابداع نشده‌اند. شاید قضات و سلاخان قرون وسطی غرضشان را با تعابیر پیچیده‌ای بیان نکرده باشند، ولی به این امر واقف بوده‌اند که رابطهٔ معنوی و تعامل روانی شگرفی بین قربانی و سایر افراد جامعه وجود دارد. مراسم شکنجه‌های دردناک و اعدام‌های روزافزون بایست در ملأعام انجام می‌شد. پس از آن‌که جادوگر متحمل شدیدترین عذاب‌ها می‌شد نه تنها به شنیع‌ترین هرزگی‌های جنسی با شیاطین اعتراف می‌کرد بلکه خود نیز کم‌کم آن داستان‌های ساختگی را باور می‌کرد و پس از اقرار به گناه می‌مُرد. در نهایت، تمامی آیین بازجویی و شکنجه او را وامی‌داشت به توهمات قضات و شاکیان گردن نهد و در پایان حتی آرزوی مرگ می‌کرد. جادوگر خواهان سوزانده شدن پای چوبهٔ مرگ می‌شد تا شیطان از وجودش دفع شود و او بتواند کفارهٔ گناهانش را پس دهد.

همین قضات و سلاخان نیز می‌دانستند که غرض از محاکمهٔ جادوگران نه تنها شکنجهٔ آنان، بلکه بیشتر شکنجهٔ ناظران شکنجه‌هاست که به طور ناخودآگاه با قربانیان همذات‌پنداری می‌کردند. البته این تنها یکی از دلایلی است که مراسم سوزاندن در آتش و اعدام به صورت مجلل در ملأعام برگزار